



پروانه ای که سوخت

زینب علیپور طهرانی
تپش

در قسمت‌های گذشته خواندید که پروانه توسط مرد ناشناسی به قتل رسید و سرگرد و همکارش در پی یافتن قاتل بودند. از این رو برای پیشبرد پرونده، با همسرش نوید و پدرش صحبت کرد. همچنین در جریان پرونده اسیدپاشی پروانه قرار گرفت و از شهابی خواست به تهران برود و با مرد اسیدپاش صحبت کند، اما متوجه شد که آن مرد بی‌گناه است و ربطی به این پرونده ندارد. چون انگیزه‌ای برای این قتل نداشت. مرد جوان توسط پروانه بخشیده شده بود و کارش به قصاص نکشیده بود. در این بین سرگرد از طریق صحبت با پدر پروانه متوجه شد در زندگی نوید زنی به نام خانم یاقوتی وجود دارد؛ بنابراین تصمیم گرفت او را به شمال احضار کند. او احساس می‌کرد خانم یاقوتی می‌تواند در حل این پرونده به او کمک کند.

ادامه داستان...

سرگرد نگاهی به همکارش شهابی انداخت و قبل از این‌که حرفی بزند، شهابی گفت: می‌دانم. خانم یاقوتی را باید از تهران به اینجا بیاوریم. سرگرد لبخندی زد و با اشاره سر تأیید کرد و گفت: خودتان نه. پیش همسرتان بروید، اما یکی از همکاران خوبتان را بفرستید. شهابی دو نفر از همکارانش را به تهران فرستاد و آنها حدود نیمه‌شب با یاقوتی به شمال برگشتند. یاقوتی را با یکی از مأموران به هتلی رساندند که سرگرد گفته بود. او را صبح فردا برای بازجویی به اداره آگاهی آوردند؛ زن جوانی که موهای شرابی داشت و بسیار مصمم و مغرور به نظر می‌رسید. سرگرد بازجویی را آغاز کرد. یاقوتی در ابتدا سعی می‌کرد ارتباطش با نوید را انکار کند، اما وقتی پای قتل پروانه به میان آمد، اعتراف کرد که با نوید رابطه داشته، ولی از زمانی که پروانه درگیر حادثه شد، آنها هیچ رابطه‌ای با هم نداشتند. در این بین شهابی با گزارشی وارد اتاق شد و به سمت سرگرد رفت و زیر لب با هم صحبت کردند. یاقوتی سعی می‌کرد خودش را نیازد. سرگرد گفت: شما متاهل هستید؟

یاقوتی گفت: خیر، من ازدواج نکرده‌ام. سرگرد گفت: پس این سونوگرافی و جواب آزمایش بارداری و سقط جنین... هنوز جملات سرگرد تمام نشده بود که یاقوتی خودش را باخت و گریست. یاقوتی همان‌طور که اشک‌هایش را پاک می‌کرد، گفت: همه‌اش تقصیر آن نامرد است. مجبورم کرد بچه را سقط کنم. نوید کثافت با من بازی کرد. وقتی هم از من سیر شد، رفت سراغ یکی دیگر. سرگرد با تعجب گفت: منظورتان از یکی دیگر چیست؟ یاقوتی گفت: او هنوز هم به پروانه خیانت می‌کند، اما این بار خواهرزاده رئیس شرکت را اغفال کرده است. اتفاقاً آن دختر در همین شهر زندگی می‌کند. اگر بخواهید می‌توانم آدرسش را به شما بدهم. چون خودم تعقیب‌شان کردم. سرگرد کاغذ و خودکار را مقابل یاقوتی گذاشت و او هم نشانی منزل بیتا، خواهرزاده رئیس شرکت را روی آن نوشت. سرگرد رو به همکارش کرد و گفت: برای خانم هم یک اتاق بگیرید. ایشان باید تا روشن شدن پرونده اینجا بمانند. یاقوتی از اتاق خارج شد و سرگرد به منزل بیتا رفت و بازجویی‌اش را از او آغاز کرد. بیتا در ابتدا

کمی از حضور سرگرد تعجب کرد، اما وقتی سرگرد دلیل حضورش را به او گفت، بیتا حالت تغییر کرد و تعادلش به هم خورد و خودش را روی مبل انداخت. سرگرد روبه‌رویش نشست و گفت: مگر شما از این اتفاق خبر نداشتید؟ بیتا گریست و گفت: من حتی نمی‌دانستم نوید متاهل است. چه برسد به این‌که بدانم آن زن بیچاره را کشته‌اند. سرگرد پرسید: چطور نمی‌دانستید؟ مگر دایی‌تان به شما نگفته بود؟ بیتا گفت: هیچ‌کس از رابطه ما خبر ندارد. نوید اصرار داشت کسی نداند. می‌گفت تازه از همسرش جدا شده و نمی‌خواهد کسی بداند وارد یک رابطه جدید شده است. سرگرد گفت: با این حساب شما از وجود خانم یاقوتی و بچه‌ای که سقط کرده هم بی‌خبرید؟ بیتا با تعجب گفت: یاقوتی؟! نوید به من گفته بود که یکی از همکارانش به نام یاقوتی مدام مزاحمش می‌شود، اما نوید فقط من را می‌خواهد. حتی به من پیشنهاد ازدواج داد. این عوضی الان کجاست؟ می‌خواهم بگشمش. سرگرد گفت: آرام باشید.

داستان

تپش

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۷
چهارشنبه ۲ آبان ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۸۰

در این بین تلفن سرگرد زنگ خورد و شهابی به او اطلاع داد که جواب آزمایش تارهای موی دستشویی آمده و قاتل شناسایی شده است. او یک سارق و شرور سابقه‌دار است همکارانش او را در حال فرار دستگیر کرده‌اند. سرگرد خودش را به اداره رساند و با قاتل صحبت کرد. متوجه شد او ریزش مو دارد و همین مسأله او را لو داده است. مرد شرور که به «سیا خوش‌دست» معروف است، خیلی زود اعتراف کرد که نوید او را مأمور کشتن پروانه کرده و برای این‌که صحنه‌سازی کرده باشد، به او گفته که طلاهای زن جوان را هم به سرقت ببرد. سرگرد دستور بازداشت نوید را صادر کرد. نوید که با خیال راحت در اتاقش در هتل حضور داشت و مشغول خوردن غذا بود، با دیدن همکاران سرگرد غافلگیر شد. او را به اداره آگاهی و اتاق سرگرد بردند. در ابتدا همه چیز را انکار کرد، اما بعد از این‌که متوجه شد راه فراری ندارد و سرگرد همه چیز را می‌داند و کلی مدرک علیه اوست، اعتراف کرد: «من عاشق پروانه بودم، اما بعد از این‌که صورتش سوخت و خانه‌نشین شد، زندگی برای هر دو ما سیاه شد و من درگیر روابط دیگری شدم. پروانه چند بار پیشنهاد داد از هم جدا شویم، اما نمی‌خواستم آدم بد این ماجرا باشم و قبول نمی‌کردم. از طرفی وارد یک رابطه جدید شده بودم و وجود پروانه همه چیز را خراب می‌کرد. به همین خاطر تنها راهی که به ذهنم رسید، کشتن پروانه بود. راه‌های مختلف را مورد بررسی قرار دادم، حتی به تصادف ساختگی هم فکر کردم، اما در همه نقشه‌ها ردپای من وجود داشت و راه فرار نداشتم. سرانجام تصمیم گرفتم قاتلی را اجاره کنم. با «سیا خوش‌دست» آشنا شدم و قرار گذاشتیم وقتی من برای خرید از ویلا خارج می‌شوم، او وارد شود و قتل را انجام دهد و طوری صحنه‌سازی کند که ماجرا سرقت تصور شود.»

سرگرد پرونده را بست و دستور داد نوید به بازداشتگاه منتقل شود.

شناسنامه مالکیت (برگ سبز) فونیکس FX-51E314T
مدل ۱۴۰۲ به شماره موتور MVMF4J16AHP028185
شماره شاسی NATHBAWT1P1016465
شماره انتظامی ۵۰-۹۲۱-۷۱ به نام زینب نقدی مجدر
مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

برگ سبز خودرو سواری تاکسی سمند SOREN+EF7-CNG
مدل ۱۴۰۳ به رنگ زرد خورشیدی با نوار شطرنجی
مشکی روغنی شماره انتظامی ایران ۱۳-۲۷۱ ت ۵۱
شماره موتور 147H0799601 شماره شاسی
NAACF1C1FRFC94330 به مالکیت سیدمهدی
نریعمانی زمان آبادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز تراکتور کشاورزی ۲۸۵
تک دیفرانسیل مدل ۸۹ شماره موتور LFW05781W
شماره شاسی J04376 شماره پلاک
۶۷۹ ک ۱۴ ایران ۴۶ به نام غلامرضا صفاتی چوبری
مفقود گردید و فاقد اعتبار است.

برگ سبز موتورسیکلت راهبان
مدل ۹۵، رنگ سفید، شماره
پلاک ۵۸۲-۱۴۴۸۳، شماره موتور
0125NEA146175 به نام رحیم
باقری پیربستی مفقود گردید و فاقد
اعتبار است.